

زبان معیار

این روزها سخن از (زبان معیار) است نخست واژه (معیار) را بدانیم چه معنی و مفهومی میدهد؟

معیار (بکسر میم) اندازه و پیمانۀ و مقدار خالص زروسیم در مسکوکات و آوآنی و آلات زینت است. عیار (بکسر) امتحان و مقایسه چیزی یا چیز دیگر تا کمی و بیشی یا درستی و نادرستی آن روشن شود.

عیار (بفتح اول و تشدید دوم) مانند سیار حیلۀ گر و مکار و شتابان در راه و در مورد افراد باهوش و زرنگ و جوانمرد بکار رفته و نام گروه و فرقه‌ای هم بوده که کارشان مشابه (شوالیه‌ها) در اروپا بوده است.

معیار سنگ محک یا ترازوی سنجش برای طلاست ولی غرض گویندگان و پرسش کنندگان از بکار بردن این لغت این است که میزان و مقیاس تلفظ و نگارش لغات بویژه واژه‌های بیگانه در زبان پارسی چگونه بایستی باشد یعنی هر لغت خارجی که در جریان تقریر و تحریر از لحاظ معنی هم تغییر و تحول یافته باید تابع دستور و فرهنگ زبان اصلی باشد یا خیر.

نخست یادآوری این نکته ضروری است که با توجه به نثر فارسی پیش از اسلام و بعد از اسلام تطوراتی حرفی و لغوی تحت تأثیر جنبشهای ادبی و نفوذ زبان پارسی در تازی و بالعکس پدید آمده که مورد قبول بزرگان و استادان سخن در تبدیل حروف واقع شده مانند کلمه جفر (بفتح اول - سکون دوم و سوم) در لغت اوستائی و ژفر - در پهلوی و ژرف در زبان امروز و دروح که (دروغ) و دراجه -

دراژ- دراج - (دراز) - اسپاز (سپاه) که پژوهشگران و زبان شناسان به تفصیل در این باره سخن رانده و تغییرات دستوری هر یک را نوشته‌اند. و این لغات در نوشتن و خواندن ساده‌تر و در تلفظ آسانتر شده و هیچ سودی ندارد که ما (آئینه) زبان روز را به زبان تاریخ برگردانیم و ادونیک یا آددوین (آئین را با تلفظ زبان پهلوی رواج دهیم و لغات زمخت (بدوضمه) فراموش شده را زنده کنیم و لهجه خود را هم تغییر دهیم.

لغت هم مانند هر موجود زنده‌ای در معرض تغییر و انحلال است و عوامل بیشماری از جهات سیاسی و دینی و روابط بازرگانی بر آنها حاکم و لغات تازه‌ای را (با خواص جدیدی که گوش‌نواز و جاب توجه میکند) و جایگزین آنها می‌سازد.

بتدریج دین اسلام جای ادیان و معتقدات باستانی را بعلت سادگی و آسانی گرفت (بدون اینکه آرایشها و بدعت‌های ناسازگار را که بعدها بدان بسته‌اند دلیلی بر رد این موضوع قرار دهیم) فرا گرفتن زبان عربی و حفظ قران و حدیث و فقه ضروری بشمار آمد و کسانی چون پسر مفتح با توجه باینکه علل سیاسی و آداب دینی و سادگی زبان تازی از جهات بسیاری موجب زوال فرهنگ اصیل ایرانی میشود و فرهنگ و علوم ایرانی مورد نیاز فاتحان هم میباشد با قدرت خلاقه و تسلطی که در زبان عربی داشتند آثار گذشته ایرانی را بزبان عربی برگرداندند.

از قرن سوم هجری نظری پدید آمد که پارسی دری میتواند زبان خاص و آزاد و ممتاز ایرانی باشد و وجه مشترکی را هم با زبان دینی دارا بشود. در همان حال که با کندی و سیرتدریجی ولی با کوشش استادان و بزرگانی از ادباء و شعرا و حکماء زبان پارسی دری جان میگرفت لیکن زبان عربی برای طلاب علوم

دینیه لازم شمرده شده بود و زبان تازی با وسعت و لطافت و لغات شیوایی که دارد مطلوب بوده و هست خاصه آنکه بسیاری از دانشمندان ایرانی در علم الادب زبان عربی نظرات سازنده‌ای داشته‌اند که نامشان در فرهنگ‌پارسی و تازی مخلد و جاودان است و با تفاوت سبک و روش همانطور که قدمشترك و جامعی میان خط‌پارسی و تازی وجود دارد و این اشتراك در علوم و فرهنگ هم نمایان است.

نهیضت طرد لغات بیگانه اگر نتیجه نهائی آن بصورتی که آغاز شده بود نگریسته شود زبان آن در نظر روش بینان آشکار است زیرا کارگردان این جنبش بیکسو دوخته و زبان پخته و اندوخته و شیرین و مفهوم و گوش‌نوازی را که در قاره هند و کشورهای خاور دور و میانه دلبسته فراوان دارد از زیر بنا و ریشه ویران میکنند. گروهی میخواهند الفاظ و لهجه‌های متروکه و مرده را بعنوان رهائی از پیوندها و دگرگونیها سامان دهند و معدودی که غیر از خودنمایی و یافتن شهرت هر چند زودگذر و ناپایدار است برای تغییر رسم الخط و املاء در تکاپو میباشند.

برخی اصرار دارند کلمات و سخنان مفهوم و آداب و سنن معقول و مرسوم بوضع‌ی مشکوک و گنگ و بی‌معنی در زبان و خط و شعر و ادب رواج پیدا کند و اژه میسازند بدون اینکه اثر این کار را دریابند و توجه کنند که هوس و سلیقه یا اغراض خاص نمیتواند بسوزبان و فرهنگ ماتمام شود و وضعی را پیش می‌آورد همانطور که قرن‌ها زبان تازی به همه گفته‌ها و کارهای ما حکومت داشت و سبب آنهم دشواریهای خط و لغت و درماندگی بیشتر بلکه محرومیت اغلب طبقات از یاد گرفتن زبان و خط آن زمان بود امروز هم اگر بنا باشد هر نویسنده یادبیر و آموزنده‌ای میخواهد از خود دستور و لغت بسازد - همانطور که ساخته‌اند و

اصطلاحات عجیب و غریب جعل کند و از هر سوی بیگانگی و شکاف میان برنامه های پارسی در امر تدریس بوجود آورد بناچار زبانی که این دشواریها و اختلافات را در بر ندارد مطلوب عموم واقع خواهد شد پس در این باره دقتی بسزا لازم است.

در هر دو زبان پارسی و عربی لغت و ادب متقابل مشهود میباشد - سخن سرایان فارسی عصیت خارج از حد و خرد و عقل را ناپسند دانسته و میانه روی را پیشه خرد ساخته تا بیگانگی و وحدت کلمه ایی که در شرف تکوین و ملیت و قومیت راهم پاسدار است دستخوش اختلاف و پراکنندگی نگردد از این لحاظ عنایت و توجه آنها در تقویت زبان فارسی دری که شایستگی کافی برای حصول این مقصود داشت معطوف شد و اینک این زبان و ادبیات آن بعقیده صاحب نظران چهار رکن و چهار ستون استوار دارد که شاهنامه فردوسی و کلیات سعدی و مثنوی مولوی و دیوان خواجه حافظ شیرازی پایه های اصلی و پاسبان بنای این عظیم هستند.

این تحول و دوران این پدیده و ورزیده در روزگاران شگفت انگیزی که با موجهای حادثه خیز دوازده قرن دست و پنجه نرم کرده کتابخانه های بزرگی را در شناسائی فرهنگ این سده های گرانمایه بوجود آورده است و در این میدان کسانی میتوانند دعوی مصارعت نمایند که معرفی به کمال داشته باشند و صلاحیتی باحسن نیت در مقال. زیرا این گنجهای شایگان را نمیتوان نادیده انگاشت و هر کسی رانیز نباید صراف سخن و گوهر شناس بینا بشمار آورد.

همه گویند سخن گفته سعدی دگر است همه خوانند مزا میر نه همچون داود. و علم ادب و سخن خود رشته اصبی خدارد که بر نامه و اصولی روشن و مدون برای آن استادان نگاشته اند که ادباء و دانایان ایرانی در این علم مشترك میان زبان

پارسی و تازی سعی مشکور و کوششی بسزا بکار برده‌اند.

آنچه در مدرسه بمایاد دادند علم ادب شامل صرف و نحو و لغت - عروض - قوافی - صنعت شعر و تاریخ ادبیات در دوفن نظم و نثر نمایان میشود و بیش و کم ادبیات همه ملل و زبانهای زنده بر این استوار است و شوریده گیها و عصیانها را نمیتوان بحساب ادب گذارد.

علم ادب دارای چهار رکن است اول قوای فطری و ذاتی (عقلی) که عبارتند از ذکا (هوش - خیال - حافظه - حس - ذوق و بیان دیگر توانائی برای ادراک علوم و معارف و دیده‌ای بینا در حفظ صور محسوسات و بخاطر سپردن معانی و مفاهیم و درک لطائف و نازک کاری و ژرف بینی در همه چیز - دوم فرا گرفتن و دانستن و بکار بردن پایه و اساس نظم و نثر.

شعر را از آن جهت منظوم گفته‌اند که تسامع قواعد و قوانین حاصله از آزمونها و بهم پیوسته شدن اندیشه‌های روشن بینان و قدرت بر تألیف دقیق معانی در الفاظ کوتاه و ظریف و گوشنواز - بنابراین شاعر و سخنور معانی عالی و معقول را بدون واسطه الفاظ نمیتوانند منظوم یا مثنوی بیان نمایند و بنابراین علم لغت دانستنی است که مدلول لفظ و مفرد و جمع و معانی کلی یا مجازی را میآموزد و از علم اشتقاق تناسبی که میان دو کلمه از حیث ماده موجود است و در علم صرف به تفصیل از آنها بحث شده جهت جامعی برای طالبان علم ادب فراهم میآورد ،

اما عقل را چنین وصف کرده‌اند که قوه غریزی و روشنائی است که باری تعالی عزاسم در انسان ودیعه گذارده تا بوسیله‌ای حقایق امور را درک کند و آنچه نیرو دهنده عقل است دانش و تجربه و تمرین و ممارست و ریاضت - هوش و ذکا (قوه ایست باطنی برای حفظ صور محسوسات بعد از دور شدن ماده از

دیده است و خیال بزرگترین عامل استکاری در فن نگارش است که بدانچه عمل و خرد از صور بدیعه درك میکند چنان مجسم می‌سازد که گوئی به‌ظر می‌آید.

حافظه پاسبان و نگاهبان ادراکات عقلی از معانی است که هنگام نیاز زیاد ما می‌آورد بهمین جهت مذاکره یا یادبود نام گرفته است ذوق را اینطور شناسانده و تعریف کرده اند که حسی است مانند چشوائی که طعم خوراکیها و نوشابه‌ها را در اصطلاح ادبای می‌سازد یعنی قوه ایست طبیعی و غریزی در یافتن لطائف و ظرائف کلام و سخن - بنابراین اصول و ارکان علم و ادب این شد که بقول محققان درخشش فن ادب از این کانونها روشنائی میگیرد - توجه دل که پرورش دهنده باشد یا بعبارت دیگر قلب منعکس به سخنان فصحاء و بلغاء و توجه به بینائی افق های دید آنان و بطور کلی مطالعهٔ توان بخش ذهن و ملکه بلاغت و نگاه دارنده الفاظ و سخنان زیبا و نیکو است برای مددکاری قوه متفکره از برگزیدن الفاظ و ترکیبات درست و معانی عالی بلیغ که رساننده مفاهیم است و این قوه حسن قریحهٔ میانمند و البته این قدرت با آسانی فراهم نمیشود بلکه بررسی انواع نوشته‌های استادان و آثار بزرگان لازم است.

نویسنده باید از دستور زبان و تاحد لزوم معانی مختلفه الفاظ و لغات و علم نحو یعنی احوال کلمه و کلام در کلمات عربی تلفظ آخر کلمه مهم است و در پارسی حرف اول که شجاعت را بضم یا به فتح میخوانیم .

علم معانی حالات لفظ را از حیث مطابقت کلام با مقتضای مقام و علم بیان برای این است که توانا باشیم مطالب و موضوعها را از نظر شبیه و استعاره و کنایه مجاز تحریر یا تقریر نماییم .

در علم بدیع و جوه کلام رامیآموزیم و صنایع لفظی و معنوی را از این دانش فرا میگیریم و فریب این سخن مارانباید از تحصیل علوم ادبی و بیان شناسائی بحری و اوزان و مباحث تفصیلی بوسیله افاعیل باز دارد مبنی بر اینکه گفته اند شاعری طبع روان میخواهد نه معانی نه بیان میخواهد

هر علم و هنر بطوریکه شرح داده شد هوش و ذوق و قریحه میخواهد تکیه بر این مطلب یا این سخن مفهومش این است که بروجه مثال و تفاوتی میان دانان و نادان در میان نبوده و همین نوع تبلیغات و تلقینات موجب شده که همه دعوی فضل و برتری و شایستگی مینمایند و در صورت لزوم ارائه مدارک و اسناد نشان دادن فرمان سواد برخی آسان است بعلاوه دعوی سخندانی و نویسندگی و شاعری و هنرمندی که در مکتب عمل باید صداقت آن نمایان شود مطلق ادعا مثبت مدعا است ولی هیچکس پیش خود چیزی نشد.

همسازی و همکاری برای کرسی نشاندن روشهای بیهوده و پوچ و سخنان پریشان نمیتواند در بازار صرافان سخن سکه های قلب را بجای مسکوکات و گوهرهای گرانبایه رونق و رائج سازد. مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

ورنه در خانه زندان خبری نیست که نیست

آنچه متاع ادب داریم از خودمان است و نمیتوان گنجهای شایگان را بهمسایگان و دیگران نسبت داد و درو گهر را باین عنوان از سکه و اعتبار انداخت و سنگ و سفال را ارزنده شناخت.

خوب بخاطر دارم در (مدرسه ادب) (مدرسه ادب) از تأسیسات مرحوم حاج میرزا یحیی دولت آبادی قدس سره در برنامه ادبیات اطاق ششم کتاب (علم الانشاء و العروض) تألیف مدرسان زبان عربی در دانشگاه بیروت تدریس

میشد و غالب تعاریف و اصطلاحات و دراسات در پاورقی عم‌الادبیه نظرات دانشمندان ایرانی مانند جرجانی و قزوینی - ابن سینا - غزالی - تقنازانی - وطواط بدیع الزمان همدانی ابوالفتح بستنی و غیره استناد شده بود و امیدواریم فرهنگستان زبان ایران در رفع ابهام و شکوک سعی وافی بکار برد زیرا وضع فعلی طوریکه لسان‌الغیب حافظ شیرازی در آینه غیب‌نمای دل‌دیده و فرموده جنی آنست که خون موج زند در دل لعل زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش است.

آئین مانی - مانی که به رومی مانیکوس گویند نام مردی است که بقول قریب به یقین در ۲۱۶ م. متولد شده و در ۲۷۶ م. یا ۲۷۷ میلادی بقتل رسیده است. وی بانی و شارع مذهبی است که بنام مانویه در زمانی دراز افزون از هزار سال در ممالک خاور میانه و آسیای وسطی و چین غربی و ترکستان شمالی و ایران و بین‌النهرین و آسیای صغیر و شام و روم و اروپا به صورت اشکال مختلف ادامه داشته است. مانی در قریه‌ای در نزدیکی شهر بابل قدیم بجهان آمد، در نوروز سال ۲۴۲ م. هنگامی که جوانی بیست و شش ساله بود خود را به پیغمبری معرفی کرد و دین خویش را در دربار شاپور اول پادشاه ساسانی عرضه داشت و جمع کثیری از مردم ایران و ممالک مجاور بدو ایمان آوردند لیکن موبدان و پیشوایان زردشتی علیه او برخاستند تا آنکه بامر بهرام اول پادشاه ساسانی بفقیع‌ترین صورتی او را بقتل رسانیدند.

(تاریخ ایران)